

جنبه‌هایی از
نظام اقتصادی و ساخت اجتماعی در عشایر ایران
و
در باره "یادداشت‌ها"ی صدرالدین عینی به‌طراپی

دو مقاله از:
امیر هوشنگ کشاورز صدر

. . . در جامعه قبیله ای نسبت و درجه استقلال و کارکرد نهادها و موسسات، اجتماعی در مقایسه با جامعه شهری و روستایی ناچیز است. در جامعه عشایری دست نهادهای اجتماعی زیرسنگ تمامیت ایلی است. حتی نهاد مذهب با ریشه ای عمیق قادر نیست خارج از تمامیت ایلی عمل کند. و هم از این روست که اگر چه میان افراد جامعه جهان بینی مذهبی وجود دارد، اما مناسک و فرائض و مقررات آن آشکارا تابعی از تمامیت قبیله ای است و نتیجتاً دارای رنگ ایلی. و بالاخره نظامهایی همچون تولید، توزیع و نهادهایی مانند کوچ، خانواده و خویشاوندی از همین قانون پیروی می کنند. (نقل از متن مقاله "جنبه هایی از نظام اقتصادی و ساخت اجتماعی در عشایر ایران")

او [صدرالدین عینی] ۱۹ سال، با فراز و نشیب در این حوزه ها عمر سر کرد و برنامه ای را پس برنامه ای به پایان برد، از بیماری ها گرفته تا بی خانمانی ها جان بدر کرد تا به مقام "ملانی کلان" دست یافت. اما ناگفته نگذاریم که او از نخستین روزهای حضور در شهر و دیدن زشتی های آن، شکی در جاننش جوانه می زند، اندک اندک رشد می کند و سرانجام به یقینی مبدل می شود که آتشی است به خرمن همه آرزوها و باورهایش. او با اینکه در جمع ملاهاست، با آنها در نمی آمیزد و از ستم امیران نیز دل خون است. سراسر "یاداشتها" آکنده از تصویر کردار پلید این دو جماعت است.

. . . یاداشتهای عینی دائره المعارف رویدادها و زندگینامه آدمیانی است که از خشت تا خشت زیر ستم زیسته اند اما بدان خو نکرده اند، سرگذشت انسان فلات، سرگذشت ما.

(نقل از متن مقاله "در باره «یاداشت ها» ی صدرالدین عینی بخارایی")

در باره ایران . . .

About Iran . . .

P.O. Box 768

Morton Grove, IL 60053

دفتر حاضر حاوی دو مقاله، یکی در مورد ساختار اجتماعی و نظام اقتصادی عشایر ایران و دیگری تشریحی است از کتاب "پاداشت ها"ی، صدرالدین عینی بخارایی در باره مسائل اجتماعی زادبومش بخارا. هر دو مقاله نوشته امیر هوشنگ کشاورز صدر است که یکی از آنها در مجله چشم انداز چاپ پاریس و دیگری در مجله ایرانشناسی، سال چهارم، شماره يك، بهار ۱۳۷۱ به چاپ رسیده است. نویسنده هر دو مقاله این دفتر، پژوهشگر و صاحب نظر برجسته مسائل عشایری و روستایی ایران است. پژوهش در مسائل اجتماعی ایران بویژه تحولات اخیر کشور حاصل کوشش بی وقفه وی در دوران تبعید بوده است. از فعالیت های دیگر کشاورز صدر در این دوره باید پایه گذاری مرکز اسناد و پژوهش های ایرانی در پاریس را نام ببریم.

در باره ایران . . .

زمستان ۱۳۷۲ برابر با ۱۹۹۴

شیکاگو- ایلینوی

کلیات :

ایلات ایران از نظر قلمروزیستی، گرداگرد فلات مرکزی پراکنده اند. در یک نگاه کلی میتوان این ایلات را به دودسته، ایلات کوهستانی و ایلات بیابانی تقسیم کرد. مهمترین ایلات کوهستانی ایران بردامنه های رشته جبال زاگرس مأوا گرفته اند: شاهسونهای آذربایجان غربی، کردها، لرهای لرستان، بختیاری ها، بویراحمدها و قشقایها در زمره مهمترین عشایر کوهستانی ایرانند. عمده ترین عشایر و ایلات بیابانی شامل عشایر مستقر در بلوچستان و سیستان اند و از آن جمله اند بلوچ های زین الدینی، یار احمدزهی و گمشادزهی. در ترکمن صحرا، بجزایل تکه که محل تابستانی نیمه کوهستانی دارند، بموت ها که مشتمل بر "آتابای" ها و "جعفربای" ها هستند در صحرا زیست میکنند. همچنین عشایر مختلط مستقر در کرمان نیز از جمله عشایر بیابانی بحساب می آیند. عشایر کوهستانی ایران بخش اعظم ایلات ایران را تشکیل میدهند. در مورد جمعیت جامعه عشایری ایران، ابهامات و اختلاف نظرهای بسیار وجود دارد. این ابهامات با سه دلیل عمده مرتبط است :

- ۱- فقدان تعریف رسمی، مبتنی بر ساختارهای ایلی
- ۲- فقدان روشهای آماری متناسب با تحرک و جابجائی جامعه ایلی
- ۳- انکار رونقی واقعیت شیوه زندگی ایلی از طرف حکومت مرکزی، بدلیل :

الف - تلقی وجود ایل بمشابه عامل مخل قدرت مرکزی
(دوره پهلوی اول)

ب - وجود جامعه ایلی بمشابه دلیل و برهانی بر عقربماندگی
جامعه ایران (دوره پهلوی دوم)

از بررسیهای ایرانی در دهه اخیر در مورد شمار عشایر میتوانیم بطور نمونه به ترتیب از نتایج سرشماری مرکز آمار ایران در سال ۱۳۴۵ که جمعیت این جامعه را ۴۶۱ هزار نفر دانسته نام ببریم. این رقم از سهوی فاحش برخوردار است که میتوان دلایل عمده آنرا در انتخاب نادرست تعریف عشایر و نتایج انتخاب غیر واقعی چهار چوب FRAME شمارش جامعه دانست.

مرکز آمار ایران در این سرشماری ملاک عشایری بودن را کوچ و نوع سکونت دانسته است. بنا بر این تعریف، عشایری کسی است که کوچ میکند و بطور دائم در "چادر عشایری" زندگی میکند. حال آنکه چه عشایر کوچ روچه عشایر ساکن، زمستانها را در منطقه گرمسیری در خانه های خشت و گلی ساکن اند و بندرت میتواند به خانواری از عشایر برخورد کرده زمستانها را در "سیاه چادر" زندگی کند. از بحث بعدشیرهای، زمان سرشماری در ایران معمولاً بان ماه است، یعنی کمی بعد از بازگشت آنها از منطقه سردسیر و استقرار در گرمسیر و سکونت زیر سقف خانه.

با این روش اکثریت عظیمی حتی از عشایر کوچ روکم شماری میشوند و تا زه اگر عوامل مغل دیگری مانع شمارش آنها نگردد بحساب جامعه روستائی منظور میشوند. از اینکه آیا کوچ به تنهایی میتواند معرف جامعه عشایری باشد یا نه، در میگردیم و بحث آنرا به بحث ساخت اجتماعی موکول میکنیم. این روش در سرشماریهای دیگر نیز با تفاوتهائی بکار گرفته شد.

از اسناد دیگر در همان سالها راجع به تعداد عشایر با پیدازکتا بایران شهر نام برده که شمار این جامعه را چیزی حدود یک میلیون و سیصد هزار نفر ذکر کرده است (۱۳۴۲).

مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران از سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۵ در بررسیهای موردی و با تعریفی مبتنی بر ساختارهای قبیله ای شمار عشایر را چیزی میان ۴/۵ تا ۵ میلیون نفر میداند که نیمی از آنها کوچ رو هستند.

"سازمان دامداران متحرک" (۱) با استناد به بررسیهای انجام شده، جمعیت عشایری ایران را در سال ۱۳۵۵، چهار میلیون و هشتصد هزار نفر ذکر کرده است. (۲)

اکنون با در نظر گرفتن رشد جمعیت و با توجه به آهنگ بسیار ربطی تغییرات اجتماعی در جامعه عشایری، که به دلیل مانعی در جایگاهی معنی دار جمعیت و با تغییر از شیوه زندگی ایلی به شیوه دیگر است، و همچنین با استناد به مطالعات موردی دوده اخیر، میتوان با احتمالی شمارا مروتی جمعیت این جامعه را چیزی حدود ۵ میلیون تخمین زد.

البته این رقم، کلیه کسانی را که در ساخت ایلی زندگی میکنند شامل میشود. بنا بر این، ملاک در تخمین مذکور، سکونت زیر "سیاه چادر" و یا کوچ نیست، زیرا هستند گروهها و تیره های که در سکنی دارند اما عشایری نیستند مانند گروه "غربتی" های پراکنده در سراسر ایران. و نیز هستند کسانی که کوچ

میکنند اما عشایری نیستند مثل رومه داران سنکسرمنان، و عکس آن بسیاری از
طوایف کرد، لرو بختیاری و... که یکجا نشین اند اما دارای ساخت قبیله‌ای
هستند.

دست آخر بنظر میرسد شناخت جمعیت جا معه قبیله‌ای ایران قبل از آنکه
مقوله‌ای در قلمرو کار جمعیت‌شناسی باشد بدلائل پیچیدگی‌های آن بیشتر در حوزه
بررسی‌های جا معه‌شناسی قرار میگیرد. اتخاذ چنین روشی به پیدایشی ضابطه
متناسب و واحد در شمارش این جا معه کمک خواهد کرد.

حیات اقتصادی :

اقتصادیایا به تعبیر درست تر ، معیشت جامعه عشیره ای بر سه محور در گردش است :

زراعت ، رمه داری و مبادله .

نخستین آن یعنی زراعت پاسخگوی اصلی ترین نیاز انسان عشایری است ، نان خانه ، و نه تولید برای مازاد و مبادله آن ، هر چند در دهه اخیر در پاره ای مناطق عشایری مازاد تولید در فعالیت زراعی نیز دیده شده است . مناطقی همچون سیروان کرمانشاه و یادشت و دشتک های حوالی سنندج کردستان و ییلا بخش هایی از ترکمن محرا .

وجه غالب در تولید زراعی ایل ، زراعت دیم است که به خست و برکت آسمان بسته است . باید به یاد و بموقع به یاد و به اندازه به یادتان خانه همگیر شود ، سوای آن یا باید از بلوط مدد گرفت و نان آن و یا قناعت در مصرف که میان ایمن هموطنان امری رایج و متداول است .

چنین ترکیبی از زراعت را اگر نشانده فقدان تحول لازم در این تولید بدانیم گناه آن فقط با طبیعت نیست ، گمان می رود در پاهای اصلی را باید در نظام تولید عشیره ای بطور اعم و انتظار و توقع محدود عشایر از کار زراعت بطور خاص جستجو کرد ، ورنه چرا باید از آنجا که قلمرو زندگی ایلی آغاز میشود زمین تشنه بماند و دشت و دشتک های مناطق عشایری از هر نوع نظام آبیاری عاری باشد . ترکیب دیمکاری در مناطق و استانها شیکه رنگ و بوی عشایری دارند شاهدی است برای این حقیقت : در لرستان چیزی بیش از ۷۲ درصد زراعت ، دیمی است . در ایلام ۸۸ درصد . در کهگیلویه و بویر احمد ۹۱ درصد . در کردستان ۸۶ درصد در کرمانشاهان ۸۲ درصد . در بهختیاری ۶۹ درصد . حال آنکه بدون هیچ تردید و بنا بر شواهد بسیار

کندم است که با احتساب ۴۰۰ کیلو بذر ذخیره کشت سال آینده، می بینیم که هر آنچه در زمینه زراعت در خانوار عشایری تولید میشود در خود خانوار مصرف میشود، منظور آنست که وجه غالب فعالیت زراعی عشایری را درپهنه مبادله جایی نیست، بنا براین از سود و زیان نیز خبری نیست و انحما رزمین هم در حد انتظار و توقع محدود انسان عشایری یعنی تا مین نان خانه از کار زراعت است، و در صورت بهمین دلیل نسبت خانوارهای بی زمین درجا معه عشایری حدود ۱۵ درصد و درجا معه روستائی چیزی برابر با ۴۵ درصد است، و یا متوسط میزان زمین زیرکشت هر خانوار عشایری که به مراتب بیشتر از متوسط میزان زمین زیرکشت خانوارهای روستائی است، بعبارت دیگر کارکرد محدود فعالیت زراعی و بی سودی زمین موجب آن شده است تا توزیع زمین میان خانوارهای عشایری بطور قابل توجهی متناسب و یکدست تر از توزیع زمین درجا معه روستائی باشد، به تبع همین ویژگیها، بهره مالکانه نیز مقطوع بوده و هست و میزان آن از هر خیش ۸۰ کیلو کندم و ۷۰ کیلو جواست (۳)

خصوصیات مذکور مربوط میشود به زراعت منطقه گرمسیری که حدود ۹۰ درصد فعالیت زراعی عشایر را شامل میشود.

عشایر کوچ رودر منطقه سردسیر هم کشت کوچکی دارند که به یمن چشمه سارها اغلب آبی است و نتایج حاصل از آن که بیشتر صیفی و گاه شلتوک هم بآن اضافه میشود درپهنه خانوار مصرف میگردد.

کشت وکار بشیوه ایلی آن در میان عشایر مستقر در شرق کشور، اغلب حتی پا سخگوی نیاز خانوار نیز نیست، بجز پاره ای از طوایف بلوچ و از آنجمله "ریگی" ها که از امکانات مساعد نسبی در دامنه های "تفتان" برخوردارند، بسیاری دیگر از عشایر بلوچ، نان خانه را از طریق مبادله مازاد فراورده های دامی و خرما و یا مزدوری تا مین میکنند.

کار زراعت در ناحیه ایل نشین ترکمن صحرا بویژه بخش های جنوب و جنوب شرقی آن حکایت دیگری است، ترکمن صحرا درپهنه زراعت ایران یکی و با احتمالی غنی ترین منطقه زراعی کشور است، از این روی با استقرار سلسله پهلوی و تفوق ارتش بر نیروهای شبه نظامی قبیله ای منطقه، هجوم عناصر دینفوذ غیر محلی با چشم داشت بهره گیری و تصرف ارضی مردم بومی آغاز شد، توضیح واضحی از اوضاع است اگر متذکر شویم، خانواده پهلوی که قبل از رسیدن به سلطنت در این منطقه ماحب یک وجب از خاک خدا نبود در دوران سلطنت، مالک

هزاران رقبه ملک شدند، آنهم مطلوبترین اراضی در مطلوبترین مناطق ایران، بدنبال این تصرف آشکارا اجباری هجوم بلندپایگان سیاسی و بویژه نظامی نیز آغاز شد و به تبع حضور و نفوذ آنها، بخش های بزرگی از اعتبارات و امکانات کشاورزی ایران که میبایست بطور منطقی در سراسر کشور پخش و توزیع شود به این منطقه اختصاص یافت. (۴) بدین ترتیب ترکمن صحرا بدلیل ظرفیت های بزرگ آب و خاک اش در سیطره تملک و انحصار ماحیان قدرت قرار گرفت، پی در پی مزارع مکانیزه تشکیل شد و این خطه به مردابی از ماشین آلات کشاورزی مبدل گشت. توسعه کشت سودآور و کار برپنبه نیروی بزرگی از کارگران سیستم و بلوچستان را به مزدوری به کرگان و ترکمن صحرا کشانید. بسیاری از ترکمن ها نیز بصورت کارگران کشاورزی مهمانان ناخوانده درآمدند. این تغییرات بخشی از ترکمن صحرا را از نظر کارزار و اعت نه تنها در نظام قبیله ای بلکه در نظام تولید روستائی نیز بصورت "استثناء"ی در "امل" درآورد. بکمان راقم این سطور، بخش جنوبی ترکمن صحرا در مقیاس اقتصاد زراعی کشور جزیره ایست بر اقیانوسی که نمی شود آنرا ملاک تغییر و تحولات در جامعه روستائی و عشایری کشور قرار داد. با همه این احوال بدلیل ریشه های عمیق نظام قبیله ای، همیشه امروز زندگی قبیله ای بویژه در ساختارهای اجتماعی آن در ترکمن صحرا قابل مشاهده است.

بطور خلاصه و با در نظر گرفتن پاره ای ویژگیها زراعت ایلی از خصوصیات کلی زیربرخورداست :

- ۱- میزان تسلط طبیعت بر زراعت ایلی به مراتب بیش از روستاهاست
- ۲- زراعت ایلی تک هدفی است
- ۳- زراعت ایلی فاقد نظام آبیاری است
- ۴- زراعت ایلی فاقد مازاد تولید است
- ۵- انحصار و تملک بر زمین در قبیله مشا به انحصار و تملک زمین در روستاها نیست
- ۶- پراکندگی توزیع زمین در پهنه قبیله به مراتب متناسب و یکدست تر از روستاهاست
- ۷- درجه استثمار انسان از انسان در کارزار زراعت در منطقه عشایری به مراتب کمتر از روستاهاست

رمة داری

بخلاف زراعت، فعالیت رمة داری اساس اقتصاد ایلی است. با کار رمة داری است که جا معه ایلی از طریق مبادله با جا معه شهری مرتبط میشود و از این معبر است که این جا معه در اقتصاد کشور نقش مییابد، زیرا تنها با پرورش دام است که عشاير در تولید ملی دارای نقش و سهم میشوند (۷۰ درصد گوشت تولید شده در داخل کشور به جا معه ایلی متعلق است)، (۵) پس بخلاف زراعت، در فعالیت رمة داری است که ما زاد تولید پیدا میشود. مبادله سامان مییابد، تقسیم کار پیچیدگی پیدا میکند (۶) و سود و انحصار بوجود میآید و بالاخره گونه ای از لایه بندی اجتماعی در جا معه ایلی پیدا میشود. از این نظر در تمامی ایلات بزرگ و کوچک بویژه عشاير غرب ایران با سه گروه رمة داران بزرگ، رمة داران میانه حال و رمة داران خرده پارو پروشیم. درست برخلاف جا معه روستائی که این لایه بندی با تلاک تملک بر زمین متحقق میشود. بنا بر این بی سبب نیست اگر نسخه اصلاحات ارضی بکار جا معه قبیله ای نیاید. منبع سود و ثروت در این جا معه برگسرد دام سوار است نه در دل زمین و از این روی توزیع نا متناسب آنرا نیز باید در میان رمة ها جستجو کرد نه در شیاهای خاک، که با نظری سهل اندیشانه اما واقع بینانه؛ اگر حل مشکل جا معه روستائی در گرو اصلاحات ارضی است، لابد رفع مشکلات جا معه قبیله ای به اصلاحات دامی نیازمند است. بحکم زندگی قبیله ای انسان عشايري در کارکت نیست، دربند دام است و بخلاف انسان روستائی که شکوه زندگیش با "زمین" گره میخورد، ایلایاتی با زمین زنده است و با دام زندگي میکند.

کوچ که از جمله کارکردهای آن به تعبیری سرمایه گذاری مجدد در رمة داری است به رونق این فعالیت مدد میکند و برکم و کیف آن اثر میگذارد.

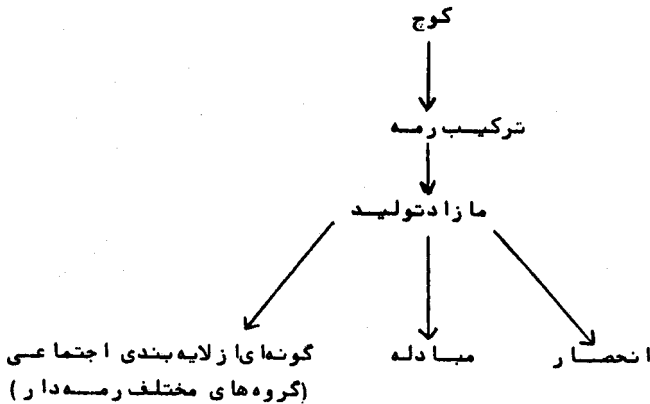
در بسیاری از عشاير ایران، همچون شاهسونها و در تمامی عشاير مستقر در حاشیه زاگرس که ما وای بخش اعظم ایلات ایران است مانند عشاير آذربایجان شرقی، کردستان و کرمانشاه، لرستان، بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد و بالاخره قشاق شیخا، وجود سه گروه رمة دار بزرگ، متوسط و خرده پا قابل رویت است. هریک از گروه های مذکور صرف نظر از تعلق شان به این یا آن ایسل دارای خصوصیات و مشترکات بسیارند. در حدود سال ۱۳۵۰ دشمن زیاریهای کهگیلویه ۱۸۰۰ خانوار بودند و ماحب ۶۰۰۰۰ گوسفند و بز که تقریباً نیمی از این دامها متعلق به چند خانوار و مابقی در مالکیت بقیه خانوارها بود. همین وضع میان

با با احمدیهای بختیاری نیز مرعی بود. در بسیاری از طوایف ایل شاهسون و در اغلب خانوارهای قشقایی نیز زوال کار بر همین منوال بود.

کوچ همچنانکه بر کمیت رمة عشایری اثر میگذارد و موجب فزونی تولید میشود بر کیفیت رمة یعنی "ترکیب" آن نیز که عبارتست از اجبار در پذیرش نسبت های معینی از انواع دام که معمولا متناسب با هدفهای هر گروه رمة دار است اثر میگذارد. نگاهداری دام سودآور (میش) در مقیاس رمة داری بزرگ عشایری در عشایر کوهستانی ایران با کوچ امکان پذیر میشود. زیرا، اگر فرض کنیم یک نفر بخواد در منطقه گرمسیری سکنی گزیند و به نگاهداری ۱۰۰۰ راس دام اقدام کند، بنا بر طبیعت منطقه گرمسیر باید از ترکیب خاصی از رمة پیروی کند که در مقیاس رمة داری عشایری ترکیبی ناقص و غیر عقلانی است. این فرد مجبور به نگاهداری ۱۰۰۰ راس بز خواهد بود زیرا گرمای منطقه گرمسیری در تابستان اجازه نگاهداری میش را نمیدهد. از آن گذشته چنین ترکیبی از رمة، مفایر هدفهای رمة داری بزرگ است. به همین دلیل است که هیچ رمة دار عشایری را نمی بینیم که قادر به نگاهداری ۱۰۰۰ راس دام باشد و از ترکیبی که ذکر آن رفت پیروی کند.

سکونت دائم در منطقه سردسیر و اقدام به رمة داری نیز با مشکلات بزرگ روبروست. هر چند در سردسیر میتوان ترکیب متناسب رمة داری عشایری را بوجود آورد لیکن محدودیتهای ناشی از طبیعت منطقه سردسیر مانع توسعه کمی رمة خواهد بود. (زمستانهای سخت و طولانی منطقه سردسیر و توان محدود خانوارهای عشایری در تهیه علوفه دام برای تعلیف دستی آن). در حقیقت سکونت و نگاهداری دام در منطقه سردسیر ملازم با تحول شیوه رمة داری به شیوه دامداری است، که در اولی اراده طبیعت حاکم است و در دومی دست انسان، که بدلائل بسیار و از جمله وجود نظام قبیله ای صدا البته انسان عشایر هنوز در بند شیوه نخستین است.

بنابراین، رمة داری منحصر به منطقه گرمسیر، رمة داری فاقد کیفیت است و رمة داری منحصر به منطقه سردسیر دستخوش نقصان کمی است. بدین ترتیب جمع دو منطقه و زنجیر ارتباط آن یعنی کوچ است که امکان رمة داری در مقیاس عشایری و خصوصیات ناشی از آن را بوجود میآورد. نمودار زیر مبین رابطه کوچ و خصوصیات رمة داری عشایری است.



هدف و خصوصیات گروه‌های رمه دار :

چنانکه گذشت شیوه و چگونگی تملک بر رمه در عشایر کوهستانی و بی‌ویژه عشایر غرب ایران موجب پیدایش گروه‌های مختلف رمه دار شده است که از این نظر با سه گروه رمه داران بزرگ، رمه داران متوسط و رمه داران خرده‌پارو بروئیم. هدف های رمه داری، و همچنین نقش کوچ در هر یک از گروه‌های سه گانه متفاوت است.

هدف گروه نخست یا رمه داران بزرگ از رمه داری هدفی است مطلقاً تجاری، کوفند و بهره و به عبارت دیگر گوشت زمینه عرضه این گروه به بازار است. میدان و بیورد فعالیت این گروه دیوارهای ایل رومی شکافد و شهرک‌های مجاور کسه اغلب وظیفه توزیع دام را به شهرهای دیگر دارند رسوخ میکنند. معمولاً بیش از ۹۰ درصد ترکیب رمه این گروه را کوفند و بهره که مطلوب ترین نوع دام برای عرضه به بازار گوشت کشور است تشکیل میدهد. کوچ ضرورت مبرم حیات اقتصادی این گروه است.

هدف گروه رمه داران متوسط یا میان حال، هم هدفی است تجاری و هم تلاشی است برای ایجاد تعادل میان نیازها و مصرف خانوار. اینگونه رمه داران معمولاً با رد و وظیفه را بردوش دارند، هم فروشنده دام هستند و از این نظر در ارتباط با بازارهای مجاور و پهلوران سیار منطقه و هم تولیدکننده فرآورده های لبنی

برای فروش و برای مصرف خانوار. ترکیب رمة در این گروه نیمگی گوسفند و بـ سـ رة و نیمگی بز و بزغاله است. حفظ دام موجود و بهبود کیفیت آن از یکسو و کشت در دو منطقه گرمسیر و سردسیر در رفع کمبودهای اینگونه خانوارها رنقش تعیین کننده دارد. تحقق این شرایط به کوچ بسته است.

هدف رمة داران خرده پا از رمة داری تا مین نان خورش خانوار است. این دسته از عشایر اغلب به نگاهداری تعدادی بز برای دستیابی به هدف مذکور قناعت دارند. عدتملک این خانوارها بردام حداست قناعت آنهاست. در مقایسه با دو گروه دیگر تهی دستند و کم درآمد. زیرا کم دام اند و بدین سبب اغلب یکجانشین، زیرا بخشی از ضرورت کوچ را از دست داده اند. امید این خانوارها در آن است که روزی رمة ای در خانه شان پاگیرد به حدی که حرکت از ضرورت باور شود.

مبادله :

در تنها بخشی از فعالیت های اقتصادی عشایری که ما زاد تولید وجود دارد رمة داری است. بنا بر این تنها کالائی که میتواند در میدان روابط مبادله ای عرض وجود کند دام و احتمالاً فرآورده های آن است. در واقع تنها تولید دامی است که از قلمروی ایلی خارج میشود و دو هدف مشخص زیر را متحقق میکند.

- ۱- تا مین آن دسته از نیازهای خانوارهای عشایری که در جا معه ایلی میسر نیست.
- ۲- تضمین سودیک سردیگر مبادله یعنی پیله و ران و چوبداران و نهایتاً بازارهای عرضه دام در شهرها.

بدیهی است که اهداف مذکور بخودی خود متحقق نمیشود. عوامل و ضرورت هائی آنرا شکل میدهد که از آنجمله است، تعارض تولید مقطعی عشایر از یکسو و از سـ و ی دیگر نیاز مستمر انسان عشایری به کالاهای شیکه خارج از قلمرو ایلی تولید میشود.

بعبارت دیگر انسان عشایری بطور دائم نیازمند پاره ای کالاهاست در حالی که فقط در برهه هائی از سال میتواند بهاء این کالاهارا تأدیه کند. در زمانیکه برهه ها و بزغاله ها بدنیآآمده و قابلیت عرضه به بازار را پیدا کرده باشند.

بدین ترتیب مشخمة عمده چنین رابطه ای، وجود خلائی میان مقوله داد و ستد

است که پیدائی نظام پیلهوری بسه پرکردن این خلاف میانجامد. نظامی که وظیفه عرضه و فروش دام عشا برابۀ زارکوشت کشور بعهده دارد.

پس "پیلهور" کسی است که نیازهای جامعه شهری را تا آنجا که به تولید دامی ابل مربوط میشود دنیا را تا آنجا که به عرضه آن در بازار شهر مربوط میکند تا مبین میکند و از این نمودگلاهی برای خویش میدوزد و گلاهی دیگر برای واسطه‌های بعدی.

در این مقام پیلهور قبول میکند که بطور مستمر ما بحتاج عشا بر را تا مبین کند و بجای اینکه بلافاصله درقبال آن محصول دیگری دریافت کند بازاء احتساب درمدمی، تا دیه دیون عشا بر را بوقت دیگری موکول سازد. بعدها در مراحمیل پیشرفته تر این رابطه، محصول عشا بر را نیز پیش خرید میکند و گاه در کنار تولیدی او شرکت سرمایه‌ای هم میکند و در این حال پیدا است که چهره‌مقی از این هموطن عشیره‌ای کشیده میشود.

از آنجا که طرف معامله هر طایفه و تیره عشا بری یک یا چند پیلهور معین است و از آنجا که عشا بری، مدیون باین پیلهور یا پیلهوران است، قیمت دام نیز بطور تعیین کننده‌ای در دست پیلهوران است.

اکنون با نگاهی بر این شیوه از مبالغه این نتیجه بدست می‌آید که با دیدیک طرف این رابطه یعنی عشا بر بطور دائم مقروض و طرف دیگر یعنی پیلهور طلب‌کار باشد. البته مفهوم "قرض" در این جامعه چیزی مترادف "اعتبار" است منظور آنست که فزونی بدهی خانوار نشانه فقر خانوار نیست که نشانه رونق آن است زیرا کنترل قرض یا اعتبار یکجا نبه و در دست پیلهور است. آشنائی دقیق این سوداگران با زندگی مشتریان این کنترل را سهل و آسان میکند. پیلهور کم و کیف منابع درآمد مشتری را می‌شناسد و بر آنچه حتی در زندگی خصوصی او نیز میگذرد آگاه است. در این رابطه خریدار و فروشنده آمیختگی می‌یابند. آنگاه که پیلهور در ایل است در چادر یا در خانه مشتری خود زندگی میکند و عشا بری وقتی در شهرک مجاور ایل، دردکان و منزل پیلهور سکنی دارد، بنا بر این به مرور با هم و تجربه پیلهور در ریافته است که هر ساله باید چقدر جنس و کالا بمشتریانش بدهد تا در موقع برداشت محصول و بدست آمدن فرآورده‌های دامی و ام را با بهره و سود آن باز پس گیرد. مثلاً در سالها شیکه نشانه‌هایی از خشکسالی و کمبود علف، دام و محصول است. خست این سوداگران دردکان جنس و کالاهای مورد نیاز بمشتریانش

فزونی میگیرد، بخلاف آن در سالهای پربرکت فروشنده به مشتری عشا بیری امکان مصرف بیشتری میدهد و بدین ترتیب رقم دیون عشا بپرداز "دستک های" سوداگران بالا میرود. بنابراین در سالهای مسا عدو پربرکت مصرف زیاد در در قالب قرض بیشتر ظاهر میشود و در خشکسالیها، مصرف کمتر و دیون کمتر. بطور خلاصه آنچه از مقایسه مکانیزمهای اقتصادی اینگونه نهادهای مبادله ای با خصوصیات اقتصادی جامعه ایلی نتیجه میشود عبارتند از :

- ۱- مکانیزمهای اقتصادی ایل ابتدائی و خارج از مناسبات اقتصادی بازار است
- ۲- مکانیزمهای اقتصادی نهادهای شیکه با ایل در معامله اند مبتنی بر بازار است
- ۳- مبادله بین ایل و اینگونه نهادهای مبادله کالا به کالا است. نقش پول در حیات اقتصادی ایل ناچیز است.
- ۴- جامعه ایلی بازار محمول تولید شده خود در بازار محصولی دریافت میکند که یکسره جنبه مصرفی دارد نه سرمایه ای.
- ۵- اقتصاد ایلی چون اقتصادی مبتنی بر بازار نیست از انگیزه های سودجویانه فارغ است. مگر در قشر رمه داران بزرگ. در حالیکه اقتصاد طرف مقابل یکسره بر کسب سود سازمان یافته است.

ساخت اجتماعی :

ساخت اجتماعی قبیله با مشخصه عمده "توامیت" Totality جامعه ایلی — بیشتراخت در میآید.

تمامیت ایلی از نیاز و ضرورت های اکولوژیک جامعه قبیله ای از یک سو و خطر تمامیت ناشی از همجواری با ایلات دیگر و نیز وجود تهدید دائمی قدرت مرکزی از سوی دیگر ما به میگیرد. در حقیقت آشخورت شکل ایلی در دو عنصر طبیعت و جوامع یا نهادهای تهدید کننده مجاور جامعه خودی است.

کارکرد تمامیت ایلی، حفظ و برپا نگه داشتن جامعه در برابر عناصر مذکور است که پایه اصلی آن بر نهاد "خویشاوندی" استوار است، نهادهای دوتاماتی چون کوچ، نظام سلسله مراتبی، خانواده و سازمان تولید عناصر

متشکله تمامیت و کلیت ایلی هستند .

خمیسه عمده تمامیت ایلی در سیطره ایست که بر دیگر نهاد های اجتماعی درون ایل دارد . بهمین دلیل درجا معقه قبیله ای نسبت و درجه استقلال و کارکرد نهاد ها و موسسات اجتماعی در مقایسه با جا معقه شهری و روستائی ناچیز است . در جا معقه عشایری دست نهاد های اجتماعی زیر سنگ تمامیت ایلی است . حتی نهاد مذهب با ریشه ای عمیق قادر نیست خارج از تمامیت ایلی عمل کند . و هم از این روست که اگر چه میان افراد جا معقه ها ن بینی مذهبی وجود دارد ، اما مناسک و فراخ و مقررات آن آشکارا تابعی از تمامیت قبیله ای است و نتیجتاً دارای رنگ ایلی . و بالاخره نظامی ها هم چون تولید ، توزیع و نهاد ها ثقی مانند کوچ ، خانواده و خویشاوندی از همین قانون پیروی میکنند .

اکنون بدون آنکه قصد بر تعریف جامع از ایل باشد ، قرائن و شواهد نشان میدهد که : هویت ایلی در بافت به هم تنیده نهاد های اجتماعی و اقتصادی همچون نهاد خویشاوندی نظام سلسله مراتبی ، کوچ ، تولید و ... در بسترو ربط با تمامیت و کلیت ایلی نهفته است .

قبلاً متذکر شدیم که تمامیت ایلی دو وظیفه عمده بر دوش دارد ، یکی حفظ و حراست انسان فاقد ابزار لازم در طبیعتی سخت و دیگری مصون داشتن و نگاهداری مجموعه ایل از تعرض جوامع ایلی همجوار و یا هر نوع نهاد و نظام تهدیدکننده ایل مانند قدرت حکومت مرکزی .

اینک به دونه ها د کوچ و خویشاوندی که در پرتو تمامیت ایلی به دونه ها زمذکـــــــــــــــــــــور پاسخگوی مستقیم هستند نگاه میکنیم .

کوچ حرکتی است جمعی و فملی بمنظور انطباق زندگی انسان و توسعه ریه با طبیعت . این حرکت ، تولید عشایری را که زمینه اصلی آن دام است سامان میدهد . در حقیقت با کوچ اقتصاد عشایری رونق میگیرد و انسان عشایری نیز از اثرات نا مطلوب تغییرات جوی فملی مصون میماند . برای مثال بدون آنکه قصد بر ارائه اعداد و ارقام بسیاری که در این زمینه وجود دارد باشد ، جدول زیر تفاوت درآمد خانواده های عشایری منطقه کهگیلویه و بویر احمد را بتفکیک خانواده های کوچ روستا سکانشده در سال ۱۳۵۲ نشان میدهد . این مشت نمونه ای از خروارهاست .

جدول تفاوت درآمد در خانوارهای کوچ و روستاها
منطقه کهکیلویه و بویراحمد

به ریال در سال

منابع درآمد	متوسط درآمد خانوارهای کوچ روستا	متوسط درآمد خانوارهای روستا شده
زراعت	۴۸۲۳	۱۷۳۳۶
دامداری	۶۲۹۵۵	۱۹۵۶۷
صنایع دستی	۷۰۰	۱۳۵۰
متوسط کل درآمد	۶۸۴۷۸	۳۸۲۵۳

بدین ترتیب می بینیم که پدیده کوچ ابزاری برای زندگی انسان عشایری و نوعی سرمایه گذاری مجدد در تولید غالباً با معنی روستا داری است. به تعبیر دیگر علت و دلیل کوچ میتواند با فقدان تکنولوژی لازم برای زیست مستمر انسان در محلی ثابت همراه باشد، ابزاری که انسان را در معارضه با طبیعت توانا کند. بنا بر این نبود این ابزار انسان عشایری را به مصالحه با طبیعت وامی دارد، و کوچ وسیله این مصالحه است.

با اجبار به یکجا نشینی، در حالیکه مقتضیات بنیادی برای اسکان عشایر وجود نداشته باشد، جا معهایلی ساخت خود را از دست نمی دهد، و به عبارتی به جا مع روستائی بدل نمی شود، بلکه به جا مع فلج ایلی مبدل میگردد. هم از این روست که از دیرباز هرگاه امر برکوبیدن و فلج کردن جا مع قبیله ای بوده است، اسکان های اجباری بکار رفته است، از شاه عباس گرفته تا شاه از این شیوه استفاده کرده اند. با اینهمه بدون هیچگونه قضاوت ارزشی هنوز جا مع قبیله ای در مجموعه جا مع ایران واقعیتی غیر قابل انکار است.

معمولاً اسکان عشایر در ایران به دو عامل استوار بوده است:

۱- عامل داخلی، یعنی آندسته از عواملی که از درون ایل موجب اسکان عشایر میشود، مانند:

الف- فقر که به دلیل مترادف است با ازدست دادن روستا،

در چنین وضعی خانوار در منطقه گریز میسر می کند

موقت یا دائم اختیار میکند (این منطقه برای

زیست انسان مناسبتر است).

ب - ضعف نسبی یک ایل در مقایسه با نیرومندی ایل همجوار .
در این صورت بخشی از ایل برای حفظ و حراست از منطقه
گرمسیری اسکان می شود و ریه آنها را غارهای دیگسر
کوچ می دهند . نمونه اینگونه غارها را در ایل کوچک
دشمن زیاری کهگیلویه در همسایگی ایل قدرتمند بویسر
احمد میتوان دید .

ج - اختلافات داخلی یک ایل : اختلاف در رهبری ایل گاه
میتواند قلمرو جغرافیائی را بدو بخش کند ، بخشی از ایل
در سردسیر میمانند و بخشی در گرمسیر ، نمونه اینگونه
اسکان را میتوان در میان طیبی های حاشیه جنوبی
زاگرس دید که از حدود ۱۲۰ سال قبل بخشی در گرمسیر و
بخشی در سردسیر سکنی دارند ، آنها که در سردسیر اند
طیبی های سردسیری و آنها که در گرمسیر اند طیبی های
گرمسیری خوانده میشوند .

د - تغییر در حیات اقتصادی ، که از این نظر میتوانیم بموت
های ترکمن یا پاره ای شاهسونهای مستقر در دشت مغان
و بالاخره از "کشکی" های بختیاری ساکن مسجد سلیمان
و انبیل نام ببریم که تغییرات عمده اقتصادی در قلمرو
زیستی آنها به تغییر و تحولاتی در حیات اقتصادی آنها
منجر شده و این تغییرات موجب سکونت آنها در یک محل
گردیده است .

۲- عوامل خارجی :

منظور از عوامل خارجی عوارضی است که خارج از جاذبه ایلی موجب اسکان
آنها میشود . این عوامل معمولاً سیاسی بوده و از چگونگی رابطه حکومت
مرکزی با عشایرناسی شده است . برای روشن شدن موضوع مجبوریم بطور
گذرا به مقوله "قدرت مرکزی" و زمینه های رویش آن به دوره ای از تاریخ
سیاسی ایران نگاه کنیم . از آغاز حکومت صفویه تا پایان قاجاریه .
در این دوره پدیده قدرت مرکزی بدو مقوله زیر تجزیه میشود :

- کسب و بدست گرفتن قدرت

- حفظ و نگاهداری آن

در این نخست اتحاد چند ایل و غلبه آنها بر دیگر مدعیان عشیره ای ضروری

است. در این دوره بجز شاه اسماعیل صفوی که جنبه های مذهبی را نیز چاشنی اتحاد عشایری نمود، هیچ سلطانی بدون کمک گروه های از عشایر سلطنت نرسیده است. نادر شاه، کریم خان زند و آغا محمد خان قاجار از آن جمله اند. (۷) به تعبیری در ۴۵۰ سال گذشته ۴۰۰ سال آنرا سران قبایل بر کشور حکومت رانده اند.

امردوم، نگاهداری و حفظ قدرت است که لاجرم جز با درهم شکستن قدرت عشیره ای و ستیز با آن بعنوان تنها نیروی مخل و تهدید کننده قدرت حکومت مرکزی میسر نمی شود.

خلاصه آنکه روش فرمانروائی بر کشور بر دو رابطه زیر استوار بوده است.

الف - دستیابی به قدرت و حکومت، برابر بوده است با:

جلب حمایت نیروهای عشیره ای

ب - حفظ قدرت و ادامه حکومت، برابر بوده است با:

درهم شکستن قدرت عشایر

تا با بان حکومت قاجاریه در پهنه قدرت سیاسی رابطه مذکور مرعی بود. آغا از سلسله پهلوی و رسیدن رضا خان به سلطنت با تغییر و تحول سیاسی کلی همراه بود. برای نخستین بار در ایران کودتای نظامی بوسیله ارتشی که پیوندی با عشایر نداشت وقوع یافت و بدین ترتیب نخستین سنگ بنای قدرتی نهاده شده عشایر را در آن سهمی نبود.

اکنون یکطرف معادله یعنی جلب کمک عشایر برای رسیدن به قدرت از بین رفته بود اما طرف دیگر آن یعنی معارضه با عشایر بعنوان تنها نیروی شبه نظامی مخل همچنان باقی بود.

رضا خان برای از بین بردن این عامل به دو اقدام زیرمبادرت کرد

۱- درهم شکستن رهبری عشایر با دستگیری و اعدام سران آن

۲- اقدام به اسکان اجباری آنها

بنا بر این می بینیم که از دیرباز یکی ابزارهای حکومت مرکزی در ایجاد اختلال و تضعیف جامعه عشیره ای بمنابر جامعه ابکهدارای ظرفیت های مقابله با قدرت مرکزی بوده است، اسکان های اجباری عشایر بوده است. اما از آنجا که کوچ با همه ضرورت های بخشی از ساخت جامعه ایلی است و نه تنها می آن، تدبیر اسکان اجباری اگر چه بر مشکلات و بویژه برفقار این جامعه افزوده

است اما به حیات آن هرگز پایان نداده است. در مورد کوچ نیز اگر بپذیریم که ضرورتی از شیوه زندگی ایلی است، اسکان اجباری نمی تواند آنرا از میان بردارد، میتواند آنرا مکنون کند و هم بدین دلیل است که با سقوط رضاشاه خانه های سازمانی که بمنظور اسکان های اجباری ساخته شده بود بدست خود عشایر ویران گردید، و زندگی به روال گذشته آغاز شد. نهاد مکنون کوچ نیز مجدداً با رزگردید. (۸)

خویشاوندی :

اگر نهاد کوچ پشتوانه نظام تولید عشیره ایست، سازمان خویشاوندی ستون اصلی ساخت اجتماعی و محور تمامیت ایلی است. انسجام Coherence ایلی با سازمان خویشاوندی در رابطه مستقیم است. در حقیقت اختلال و از هم گسیختگی در نهاد خویشاوندی، انسجام ایلی را به مخاطره می اندازد.

بنابراین اگر تمامیت ایلی میدان همبستگی "نهاد" هاست، خویشاوندی وسیله پیوند "گروه" های ایلی است، به تعبیری اگر جامع ایلی را دوا بر مشترک مرکزی تصور کنیم که در مرکز دایره کوچکترین واحد سازمان خویشاوندی یعنی خانواده قرار داشته باشد، دایره دوم به واحدی بنام "اولاد" که از مجموعه چند خانوار تشکیل شده و دایره سوم "تش" TASH که شامل چند اولاد و دایره چهارم، تیره که مجموعه چندتش است و دایره پنجم که مرکب از تیره هاست و طایفه خوانده میشود و بالاخره جمع چند طایفه ایل را تشکیل میدهد.

انسان عشایری در هر مرتبه اجتماعی، چه عضو رهبری ایل باشد (خانها- کلانتران) و چه وابسته به توده ایل در مجموعه فوق قرار دارد و از این روست که افشارنا دری انسان شناس فقید ایرانی، (۹) سرزمین مشترک، عضویت در سازمان ایلی و آگاهی و اشعار به این عضویت را هویت ایل و ایلیات می شناسد.

افراد وابسته به یک ایل نتایج وابسته به شبکه بزرگ خویشاوندی نیستند، به عبارتی اعضاء یک ایل در نهایت خود را از نیای مشترک می شناسند که بهرورایم به گروه های کوچکتر خویشاوندی با منزلت و پایگاه های گوناگون اجتماعی تقسیم شده اند که شرح چگونگی آن نمیتواند در حوصله این مختصر باشد. بهر تقدیر سبزه های گروهی در این جا همه همچون دیگر روابط در پوشش تمامیت ایلی

و پیوندهای خویشاوندی مرعی است .

کارکرد اصلی سازمان خویشاوندی "رویش قدرت" و پیدائشی توانائی جمعی است . که اولی در بستر تمامیت ایللی جامعه را به جامعه شبه نظامی بدل میکند و انسان عشایری را به فنون رزمی مجهز میکند و بدین ترتیب توانمندی مقابل با مخاطرات ناشی از عوامل بیرونی ایل را بدان می بخشد . هر چند به زمانها شیکه اینگونه مخاطرات خارجی وجود ندارد این مکانیزم در حل قهرآمیز مناقشات درون گروهی ایل نیز عمل میکند . بنا براین به تبع وجود پافکنندگان انگیزه های تهدیدکننده ، سمت و سوی ابزار اعمال قدرت یا روبه سوی خارج جامعه ایللی دارد یا به داخل ، که در حالت اول وحدت تمامی گروههای خویشاوندی ایل علیه انگیزه خارجی است و در حالت دوم کثرت آنها ، در برخورد های داخلی .

کارکرد دیگر سازمان خویشاوندی توانا کردن نهادها نیست که بکمک آنها دشواریهای جامعه قبیله ای با طبیعت ، آسان میگردد مانند نهاد کوچ که بدون تعاون و همدمی ، اقدام به آن میسر نخواهد بود .

به سخن آخر ارتزاق در طبیعتی سخت آنهم بدون ابزار کار سازش بیهوده ای از پشت هم بپشتی و همدمی را می آفریند که ما بدان نام خویشاوندی می نهیم .

نتیجه :

- ساخت اجتماعی عشایران با مشخصه تمامیت ایللی شناخته میشود
- وظیفه تمامیت ایللی برپای نگه داشتن جامعه در مقابل دو عنصر طبیعت و جوامع تهدیدکننده مجاور است .
- نهادهای اجتماعی در پهنه تمامیت و تحت سیطره آن عمل میکنند .
- نهادهای اصلی جامعه ایللی پاسخگوی این دنیا زمیبرم اند .
- کوچ رونق بخش اقتصاد ایللی است .
- بدون کوچ جامعه ایللی به جامعه فقیر و فلج ایللی مبدل میشود .
- اسکانهای اجباری با عوامل سیاسی ، خارج از جامعه ایللی همراه است .
- اسکان عشایر اگر بر مقتضیات درونی ایل استوار نباشد موجب دشواریها و اختلالات در نظام اقتصاد ایللی میشود .
- خویشاوندی وسیله همبستگی گروهی در جامعه قبیله است .
- وظیفه نهاد خویشاوندی "رویش قدرت" جمعی است .
- استواری ایل در برابر جوامع همجوار ایللی یا قدرت مرکزی برپایه قدرت جمعی ایل متکی است .

پاره‌ای ملاحظات

و

منابع و مآخذ

- ۱- نام "سازمان دامداران متحرک" برای سازمان رعمه‌داران عشایری انتخاب شده بود و دلیل آن احتراز از بردن نام عشایر در دوره پهلوی دوم بود.
- ۲- صدقیانی، پرویز، گزارش سازمان دامداران متحرک، سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۵۵
- ۳- کشاورز، امیر هوشنگ، منوگرافی کو شک دشمن زیاری، همچنین حسن پارسا منوگرافی باشت و بابوشی
موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، ۱۳۴۷
- توضیح: کو شک دشمن زیاری ۷ سال بعد برای اندازه‌گیری تغییرات اجتماعی مورد بررسی قرار گرفت در شیوه زمینداری و بهره‌مالکانه هیچ تفاوت معنی‌داری با بررسی نخستین نداشت.
- ۴- رجوع شود به بخش ماشین آلات کشاورزی، سالنامه‌های آماری سالهای ۱۳۵۵، ۵۶، ۵۷، مرکز آمار ایران.
- ۵- علی‌ناظم‌رضوی، امیر هوشنگ کشاورز، عشایر و مسائل توسعه، موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی تهران ۱۳۵۵.
- همچنین رجوع شود به: منوگرافی ایل بهمنی، بررسی نادرافشار نادری
- ۶- رسترپو، الویا، خانواده و توسعه در عشایر ایران، موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، تهران ۱۳۵۵
- ۷- لمبتون، آن، مقاله ایلات، دایره المعارف اسلامی، سال ۱۹۷۱
- ۸- در مناطق گرمسیری عشایر بختیاری میتوان نمونه‌ای از این خانه‌های ویران شده را مشاهده کرد.

دربارهٔ یادداشتهای صدرالدین عینی بخارایی

یادآوری:

صدرالدین عینی بخارایی، نویسنده و شاعری ست توانا و خوش قریحه و آگاه و بصیر در علوم اسلامی. وی اواخر قرن نوزدهم در یکی از دهات بخارا زاده شد، به مکتب رفت و سپس مراحل و مراتب مدارس دینی را طی ۱۹ سال به پایان برد و در سلک «ملایان کلان» درآمد. با حدوث انقلاب اکتبر روسیه به انقلابیون پیوست و بعد از چند سال رئیس آکادمی علوم تاجیکستان شوروی گردید.

یادداشتهای عینی حکایت زندگی وی و دیگر مردمان بخارا قبل از انقلاب اکتبر است و تنها بخش کوچکی از آن به بعد از انقلاب اختصاص دارد. یادداشتهای عینی که بیش از یک هزار صفحه است و به مقدمهٔ جامع سعیدی سیرجانی نیز آراسته است در حقیقت زندگینامهٔ مردم فلات مرکزی است. مردمی که عمری را زیر شلاق امیران و دستار فقیهان سر کرده‌اند. از این که بگذریم یادداشتهای جامعه‌شناسی پهنهٔ بزرگی از فلات است که به زبان شیرین فارسی تاجیکی روایت شده است. دفتر زندگی پر فراز و نشیب عینی ۳۴ سال بعد از انقلاب روسیه یعنی ۱۹۵۱ بسته می‌شود.

گفتمش پوشیده خوشتر سَر یار خود تو در ضمن حکایت گوشدار

نعمت دوران نقاهت، غنیمت دوباره خوانی کتاب ارزشمند یادداشتهای صدرالدین عینی را که بکوشش پر برکت سعیدی سیرجانی بطبع رسیده است نصیب شد. کتاب

مذکور که به مقدمهٔ پر مغز، ظریف و پاکیزهٔ ایشان آراسته است در سال ۱۳۶۲ در تهران، بوسیلهٔ انتشارات آگاه طبع و توزیع شده است. در این مختصر نه قصد بر معرفی نویسندهٔ یادداشتهاست و نه بانی چاپ آن، که هر دو صدبار آعرّف از معرفند. قصد تذکار چند نکته در بارهٔ کتاب است نه بعنوان تکمله بر مقدمهٔ جامع آن که آنچه باید از یادداشتها گفته شود در مقدمه آمده است. پس منظور اصلی بیان الکن آموخته‌هایی است از این مجموعه به امید آن که شاید مفید فایده برای خواننده‌ای شود و حکایت چنین است:

نگارندهٔ این سطور سالی ست چند، گنده شده از «دیار حبیب» و فرو افتاده در «بلاد غریب»، کار عمده‌اش چشم به راهی رسیدن کتاب، مجله، و صد البته نه روزنامه از دیار آشناست. شش سال پیش، صبحگاهان، در این غربت که آسمانش همچون حال و هوای غریب همیشه تیره است زنگ در آلونک ما، بصدا درآمد. البته در ناگشوده می‌دانی که «پستیچی» ست و نه «پاسدار». و بعد دریافت غنیمتی که این بار یادداشتهای عینی بود که به لطف منسوبی عزیز راهی شده بود.

نخستین بار یادداشتهای صدرالدین عینی را در سال ۱۳۶۳ خواندم و تا پایان آن معتکف آلونک تنگ و تاریکمان بودم. بار دوم یکی دو ماه پیش و این بار دلچسبتر از بار پیش، گاه صفحه‌ای را چند بار مرور می‌کردم. محتوای غنی و پر معنی و نظم فکری و گویش زیبای تاجیکی آن دل‌کنند از کتاب را دشوار می‌کند.

زبان یادداشتها زبان بی‌هقی است — اگر نه به انسجام آن که هیچ کس در آن مرتبت نیست — اما به شیرینی آن. صدرالدین عینی به فارسی تاجیکی «گپ» می‌زند و می‌نگارد. زادبومش بخاراست که در روزگاران کودکی او یعنی اوایل قرن بیستم امیرنشینی بود نیمه مستقل که بر آن امیران با همدستی فقیهان حکم می‌راندند. بنابراین اگر آدم بخت برگشته‌ای در آن دوران و بدان دیاران نطفه‌اش بسته می‌شد دیگر از خشت تا خشت تحت سلطه و سیطرهٔ این جباران بود. عینی در خشت اول، بدان روزگار افتاد و خشت دوم را به دورانی بر وی نهادند که ۳۴ سال از انقلاب روسیه گذشته بود. بدین دوران که عینی روستازاده‌ای فقیر به مرتبه و ریاست آکادمی علوم تاجیکستان شوروی رسیده، و به تعبیری از حقیض ذلت به اوج عزت برآمده است، دیگر امیرش استالین و فقیهش ژدائف است. راه و رسم چگونگی زیستن و اندیشیدن بوسیلهٔ حضرت اولی ترسیم می‌شد و چگونگی اجرا و ارزشیابی آن در کف با کفایت دومی بود، و چنین مجموعه‌ای می‌بایست صدف را از خرف بازشناسد و راه را از کجراه ممیز شود. از آواز جنگلهای شستا کو بیج تا نوشتارهای سولژنیسین و...

باری تقدیر صدرالدین عینی چنین بود که نیمی از عمر را در فقر و فاقه و زیر تازیانهٔ استبدادی کور بگذراند و نیم دیگر را اگر منصبی بود و نانی، اما پر قیچی اندیشیدنی و یژه. باینهمه از آن‌جا که استبداد از هر نوع و قماشش اندیشه‌خوار است و دشمن پرواز آدمی، با طبیعت پر شور عینی جفت و جور نمی‌شده و به گمانی هم از این روست که او در چهار جلد کتاب خود که قریب هزار صفحه است تنها در «تتمه» یادداشت‌ها از انقلاب اکبر و تغییرات مطلوب و اثرات آن بر جامعهٔ روسیه یاد کرده و آن‌جا که عنان در کف مستبدان متجدد افتاده دیگر دم فرو بسته است و به تعبیر ظریف سعیدی سیرجانی ... مرد آزاده نخواسته است در مداحی مسندنشینان کرملین و دستگاه جبار استالین به همان نکبتی آلوده شود که مداحان دربار امیر بخارا آلوده شده بودند، و این پرهیز — در حد خود — کم فضیلتی نیست (یادداشت‌ها، مقدمه، ص ۳۰).

عینی یادداشت‌ها را از دیه ساکتری زادبوم خود آغاز می‌کند، نخست قلمرو و اقلیم آن و سپس گروه‌های قومی و پیشینهٔ آبادی، و آن‌گاه شیوهٔ معیشت و عُرف و عادت مردم را طراحی می‌کند. او در تصویر ده ساکتری و دهات دیگر روش تک‌نگاری monograph را بکار می‌گیرد و با تیزبینی و نکته‌سنجی و یژه‌ای خواننده را همراه خود به اوایل قرن بیستم در دهات بخارا به سیر و گشت می‌کشد، نه تنها در دهات بخارا که به آبادیهای فلات مرکزی نیز. آن دسته از خوانندگان ایرانی که به احوال روستا و روستانشینی در ایران آشنایی دارند با خواندن یادداشت‌ها خود را در دهات قائن و بیرجند و نیشابور خراسان می‌بینند و از این نیز فراتر در تارپود روابط اجتماعی آبادی نشینهای فلات مرکزی جایی که دست انسان به فرمانش نیست و طبیعت حکمران مطلق است. انسان روستایی این دیار دست خالی ست و چشم بر آسمان. در انتظار بارش، که آب اسطقس کشتگری ست. اگر آسمان رحمتی کند و برکتی، آنهم به موقع و به اندازه، نان خانه فراهم است ورنه همه چیز لنگ است، آن وقت آدمیان آبادی نشین باید به گردآوری محصولات میوهٔ فلات که بتواند جانشین نان خانه شود بپردازند. در این مواقع مثلاً بلوط که میوهٔ فلات است و در چنین طبیعتی جان‌سخت، کار ساز می‌شود. آدم روستایی فلات مرکزی، دیده بر آسمان و دل بر زمین دارد و این تازه اول کار است. آن‌جا که چشمه‌ساری یا رودی یا منبعی از آب پدیدار شود سر و کلهٔ امیر، فقیه و ترکیب آنها یعنی حکومت پیدا می‌شود. این حال و هوای مشترک همهٔ جماعات آبادی‌نشین این دیاران است. پس دور نیست وقتی که عینی زادبوم خود و روابط آدمیان آن را با طبیعت و جماعت «بالاسری‌ها»

تصویر می‌کند می‌پنداری که در دهات سیستان و بلوچستان یا دشت و دشتکهای بیجار کردستان و یا نیریز اصطهبانات فارس هستی، نه در اوایل قرن بیستم بل به روزگار ما، که در این جوامع «زمان» لنگان لنگان می‌گذرد و از این روست که این جا و آن جا اگر اندکی گرد زمان را از آن بزدایی اصل با سواد برابر می‌شود و اگر زحمت آن را بر خود هموار نکنیم آشکارا رذله‌های آن را می‌بینیم:

کسب اساسی اهالی این دیبه دهقانی بود، بیشترینشان کم زمین و بی زمین بودند، بیشترین زمینهای ملک این دیبه از میرکانی‌ها در دست دو خانواده بود که آنها را قاضی‌بچه‌ها و متولیها می‌گفتند. کم زمینها و بی زمینها چاریک کاری، یتیمی [:پادو] و یا به یکان کسب دیگر مشغولی می‌نمودند. بیشترین تاجیکان زمینهای املاک یعنی زمینهای پادشاهی را یکشت و کار می‌کردند و بیشترین اورگنجیان «میده بقالی» [:خُسرده فروشی] داشتند.. اداره روحانی این دیبه به دست متولیها بود که آنها از جمله سیرزمینان (زمین داران بزرگ) خواجگان میرکانی بود (یادداشتها، ص ۶).

در دیار «فلات» تقسیم آنچه از زمین با چنگ و دندان به دست می‌آید نیز ویژه و منحصر است. تنها امیر، مفتی و محتسب و قاضی نیست که چشم بر خرمن کشتگر بینوا دارد، خوش نشین در فرمان برزگر است و برزگر برای رعیت می‌کارد و رعیت به کدحدا و ارباب سهم می‌دهد:

عویض خواجه دهقان بی زمین بود. او در زمین زمین دارانی که خود کار نمی‌کردند یا کار کرده نمی‌توانستند، چاریک کاری و به اصطلاح آن وقت کارندگی می‌کرد. عویض خواجه دوپسر خرد داشت، کلانش نظام خواجه نام داشت که او را به خواندن مانده بود و دیگرش همسال من بوده، هنوز از دستش کار نمی‌آمد. خود عویض خواجه آدم سیرگپ (پرگو) و کم کار بود. بیست طناب زمین را که او به کارندگی گرفته بود، تنها همین لطف الله گوپیان کار می‌کرد (یادداشتها، ص ۵۵).

در حقیقت لطف الله گوپیان برزگر عویض خواجه است، که این دومی خود رعیتی ست بی زمین اما نسق دار، که از بابت کاری که برزگرش انجام می‌دهد چیزی حدود یک دهم محصول را به او می‌دهد.

صدرالدین عینی که در تارپود فضای مصیبت بار کار دهقانی بار آمده است،

ریزه کاریهای آن را چون کف دست می‌شناسد. همه آدمهایی که عینی در مورد آنها می‌نویسد یا ده نشینان بسته به آب و زمین هستند و یا کسانی که در طلب روزی روی به شهر و شهرک‌هایی آورده‌اند که از بهم پیوسته شدن همین روستاها پدید آمده‌اند، در حقیقت روستاهای فربه شده، نه شهر به معنای متعارف آن و کارکردهایش. آدمهای گریخته از روستاها و پناه گرفته در این به اصطلاح شهر و شهرکها نیز سیه‌روزند، کار شرایط انجام آن رمق آنها را کشیده است:

پیشهٔ مخدوم محمدی، شاهی بافی [پارچه بافی] بود که در یکسی از کارخانه‌های شاهی بافان جو بار خلیفه کاری [کارگری] می‌کرد. از بس که دکانهای شاهی بافان تاریک سیرنم [نمناک] بوده، بافنده در وقت کار تا میان در درون چاهچه می‌نشست، این شرایط به تنفرستی شاهی بافان بی تأثیر نمی‌ماند. مخدوم محمدی هم که از بچگی در این کسب کار کرده است، احوالش همیشه پزمرده، رنگش کنده [رنگ پریده] و مانند بیماران سلی بی درمان می‌نمود. مزد کار این کسب هم کارگران را با سیری و پری تأمین نمی‌کرد. می‌بایست خلیفه [کارگر] هر هفته به مقدار معین مال بی عیب بر آورده دهد و در بدل آن در آخر هفته سهم کار [مزد کار] ناچیزی بگیرد. کارگران بافنده که در کارخانه کسی کار کنند، مانند کارگران کسبهای دیگر یک هفته شب و روز کار می‌کردند، خوابشان هم در همان کارخانه می‌شد. فقط روز پنجشنبه ساعت ۱۲ روز، از کار آزاد شده به خانه هاشان و به سیر کشت می‌رفتند و جمعه در سر شام باید به کارخانه حاضر شده کار سر می‌کردند (یادداشتها، ص ۴۱۰).

خیست «فلات» زهدان پرورش کین و مهر است، یک جا بر سر درهمی یامشتی آب، آتشی بر می‌خیزد که خرد و کلان را می‌سوزاند و جای دیگر محرابی از مهر که آدمیان این دیار به پشتوانهٔ پشت و همپشتی در قربانی شدن بر یکدیگر سبقت می‌گیرند. در «فلات» خویشی و خویشاوندی ضامن زیستن است و نظامهای تعاون و همیاری که از میان چنین شبکه‌هایی رویده است، فرد را به جمع بدل می‌کند و از این راه جمع خاطر فراهم می‌آورد:

در وقتی که ما به ساکتی آمدم، پدرم به مادرم تعیین کرده بود که هر چیزی که پزد، به عمکش [عمو] عبدالله خواجه — ازوی یک کاسه دهد و به من تعیین کرد که هر وقت طعام او را من برآورده دهم، همیشه از

آفتابه‌اش خبردار باشم؛ اگر خالی باشد پر کرده برده مانم... او قد بلند، بدن لاغر، چهره گندمگون، ریش میانه نه آن قدر سفید — با وجود این که خود ۹۰ ساله بود (یادداشتها، ص ۴۹).

عبدالله خواجه، از کارمانده‌ای ۹۰ ساله بود. تنها، اما نه به گونه تنهایی انسان غربی. تنهایی او با هاله‌ای از یآوری شبکه‌ای عظیم پرمی شد. کمک به عبدالله خواجه رایگان نبود، پاسخ آن کولیبار تجربه‌ای ۹۰ ساله بود که به جای ابزار امروز کارکرد داشت. به آسمان می‌نگریست و فصل و هوا را سبک سنگین می‌کرد آن گاه سیاست کشت و کار را رهنمود می‌شد. کاری که فقط از او و همسن و سالانش برمی‌آمد. «آق سقل» یا «ریش سفید» صفت و اسم بی‌مسمی نیست. حامل تجربه‌ای است که مختص این دیار است و انتظار برانگیز. چه، آن گاه که خطا و لغزشی در تشخیص این مُجَرَّبَان روی دهد ولوله‌ای در جامعه می‌افتد که اینان ریشها را نه در سرد و گرم روزگار که در آسیا و به آرد سفید کرده‌اند.

آخر همه امید مایه این آدمیان در زمین به همین تجربه‌ها بسته است، رویدن و بارور شدن گندم دیم و آن گاه نان خانه، هر چند فرمانروای اصلی در آسمان است که: «تقدیر چو سابق است تدبیر چه سود».

باری، صدرالدین عینی در این فضا رشد می‌کند، او با طعم کار دهقانی از خردسالی آشناست و در کنار آن به یمن «سوادناکی» [: با سواد] پدر او نیز به مکتب می‌رود و هنگامی که آن را به پایان می‌برد از نتایج آن چنین یاد می‌کند:

در همه آن درسخوانیها تنها دو چیز به من خوب تأثیر کرده بود. یکی از اینها «حساب ابجد» بود... دوم از خواندن شعرهای تاجیکی ذوق می‌گرفتم... و ذوقم بالا می‌رفت (یادداشتها، ص ۸۲).

عینی بعد از مکتب دیگر هوایی درس و مشق بود، هوایی «سوادناک» شدن و این کار میسر نبود، مگر با رفتن به بخارا و طلبگی در حوزه‌های مذهبی که به قول سعیدی سیرجانی این مدارس:

... در قبضه قدرت مفتیان موقوفه‌خواری است که دست نشاندۀ قاضی کلان‌اند و قاضی کلان برکشیده امیر بخارا. پیداست که زین میان چه برخورد خاست (یادداشتها، مقدمه، ص ۳۴).

عینی بی آن که کورسویی از امید را فرا رود داشته باشد، دل به بخارا سپرده است و سر در سودای طلبگی این مدارس دارد که ناگاه حادثه‌ای رهگشا می‌شود.

دیدار مادر بزرگ که تنها یادگار پدر و مادر از دست رفته است در آبادی مجاور، وی را در راه شریف جان مخدوم بزرگ‌زاده‌ای نیک‌نفس و دانا قرار می‌دهد. مخدوم جان، ساکن بخارا است که با همراهان خُرد و کلان میهمان این آبادی ست. برادر بزرگ عینی که یکی از خدمتکاران است عینی را نیز به کمک می‌گیرد:

من در روی صَفه [سکو] به سِماور جوشانی مشغول شدم. من سِماور را جوشانده تیار [آماده] نگاه می‌داشتم. چای درکاری [لازم] را دَم کرده، می‌دادم و دیگران آن چای‌نک‌ها [قوری‌ها] را به میهمان‌خانه برده می‌دادند (یادداشت‌ها، ص ۱۵۲).

پسر یکی از مدعوین مصاحبت با عینی را بر گفتگوی بزرگان در میهمان‌خانه ترجیح می‌دهد. این دو از درس و مکتب شروع می‌کنند و سرانجام برای اثبات برتری سوادشان کار به مشاعره می‌کشد. عینی بر حریف چیره می‌شود اما طرف مغلوب شکست را نمی‌پذیرد. حکمیت و حل این اختلاف به پیشنهاد یکی از میهمانان به نظر شریف جان مخدوم موکول می‌شود. مخدوم جان، حکم بر حقانیت عینی می‌دهد و می‌خواهد تا وی را به حضورش آورند:

... مخدوم جان تو را جیغ می‌زند [صدا می‌کند]. زودتر رو. اما من نرفتم. من به پیش یک آدم کلان‌زادهٔ شهری که همه او را حرمت می‌کنند و خدمتکارانش هم لباس آزادهٔ شهری دارند، با لباس دریدهٔ چرکی‌ن صحرایی چگونه رفته می‌توانستم؟ بعد از دو دقیقه اک‌ام [بـرادرم] از میهمان‌خانه برآمده مرا جیغ زده: شرم نکن بیا، امر، مقدم بر آداب است. من رفته به خانه درآمده در پایگاه [درگاه] راست ایستاده سلام دادم. خانه از آدم پر بود... در پیشگاه میهمان‌خانه یک جوان سفید روی خرمایی مو تخمیناً ۲۵ ساله می‌نشست. معلوم بود که آن کس شریف جان مخدوم است. شریف جان مخدوم به من با دقت نگاه کرده پرسید، نامت چیست؟ — صدرالدین. من جواب دادم.

— بسیار خوب، با عبدالواحد تو بیت بُرک [مشاعره] کردی؟

من با علامت آری سر جنباندم، اما صدا نه برآوردم.

— گپ تو درست است، ... و علاوه نمود: تو برای به بخارا رفته خواندن

خواهش نداری؟

من سر خم کردم، چیزی نگفتم. اما برای نعمت خواندن محروم شدنم،

دلم و یران شد و در چشمانم آب چرخ زد.

— ... این را خواندن در کار است. بچه قابلیت ناک می‌نماید. محمد دانای ما را (اشاره به عبدالواحد) در بیت بُرک بند کردن کار آسان نبود (یادداشتها، صص ۱۵۴، ۱۵۵).

به یمن این گفت و شنود و به همت شریف جان مخدوم دروازه‌های بخارا به روی عینی گشوده می‌شود. و کار طلبگی در مدارس مذهبی که تنها زمینه‌های آموزش بود آغاز می‌گردد.

اکنون عینی پای در شهر دارد، «بخارای شریف». شهر «شریعت» که بدین صفت شهره فلات است و تا چشم کار می‌کند مدرسه و حوزه‌های دینی برای تربیت آدمهایی که رابطه خدا و انسان را در آسمان تنظیم کنند. و در کنار دیگر شلاق امیران برای ضبط و ربط دادن رابطه آدمها در زمین. اولی تدارک نیکبختی آدمیان را بدان جهان می‌دید و دومی در این جهان و هر دو سخت بهم پیوسته.

عینی برنامه مدارس دینی بخارا را چنین توصیف می‌کند:

در مدرسه‌های بخارا اساساً علمهای زیرین می‌گذشت. صرف و نحو زبان عربی، منطق، عقاید اسلامی [علم کلام]، حکمت [حکمت طبیعی و الهی]، فقه اسلامی (طهارت، نماز، روزه، جنازه، مسأله‌های حج، زکات، خرید و فروش غلام‌داری، غلام آزاد کنی، زن‌گیری و زن سردهی [طلاق گرفتن] و مانند اینها که در عملیات دین یا این که در معاملات جمعیت عائد است) (یادداشتها، ص ۱۶۳).

او ۱۹ سال، با فراز و نشیب در این حوزه‌ها عمر سر کرد و برنامه‌ای را پس برنامه‌ای به پایان برد. از بیماریها گرفته تا بیخانمانیها جان به در کرد تا به مقام «ملایی کلان» دست یافت. اما ناگفته نگذاریم که او از نخستین روزهای حضور در شهر و دیدن زشتیهای آن، شکی در جانش جوانه می‌زند، اندک اندک رشد می‌کند و سرانجام به یقینی مبدل می‌شود که آتشی ست به خرم همه آرزوها و باورهایش. او با این که در جمع ملاهاست، با آنها در نمی‌آمیزد و از ستم امیران نیز دل خون است. سراسر یادداشتها آکنده از تصویر کردار پلید این دو جماعت است. از «نکاح دختر نه ساله» با یکی از این ملاها و سرانجام شوم و غم انگیز آن تا سنگسار کردن عرابه کش [گاریچی] بی‌نوا به گناه درخواست کرایه گاری اش از این مردان خدا! و بشنوید فرازهایی از این حکایات را که مُشت در این جا حتی نمونه کوچک این خروارها پلیدی نیست:

در مدرسهٔ عالمجان ملا عبدالفتاح نام یک ملای کولابی مؤذن بوده... او تخمیناً ۴۰ ساله باشد... بعد از چند سال استقامت [:اقامت] بخارا ساده‌دلی عبدالفتاح تماماً برهم خورده و حتی فریگر [:فریکار] شده باشد، خسیسی اش برهم نخورده و حتی به درجهٔ اسکیستی [:لثامت] رسیده است. او پولهای از مؤذنی درآمد شده را به بقالان می‌ده [:خرده فروش] با فائده به قرض داده صاحب چندین هزار تنگه [واحد پول بخارا] پول گردیده است... عبدالفتاح که دارایش به یک مبلغ کلان رسیده بود، خواست که زن گیرد. او به هر دختر که کس می‌فرستاد، صاحبان آن دختر مهر کلان می‌پرسیدند [:می‌خواستند] که به داماد شوند خسیس نرخ آن دختر گرانی کرده بساز درپی دختر دیگر می‌افتاد. در این میان بخت عبدالفتاح گشاده شد کسی دختر ۹ ساله اش را به بدل هزار تنگه به او تکلیف کرد (یادداشتها، ص ص ۳۷۹-۳۸۲).

فقر جانسوز معصوم خان (پدر طفل نه ساله) با آزمندی تن ملا عبدالفتاح به هم درمی‌آمیزد و این نکاح نامیمون سر می‌گیرد. اما طبیعت که در فرمان این آزو نیاز نیست، دختر معصوم را به جای بستر این هیولای طماع، به دامان مادر می‌کشد. پافشاری عموهای دختر در منصرف کردن برادرشان از این تصمیم نیز کارگر نمی‌افتد. پاسخ پدر دختر چنین است:

من کاری که مخالف شریعت باشد نکرده‌ام، مادام که شریعت به شوهر دادن دختر نه ساله را رخصت داده است من می‌دهم. این دختر من است نه دختر شما... (یادداشتها، ص ۳۸۲).

اکنون خانه یا به قول تاجیکان «حولی» معصوم خان میدان کارزاری هول انگیز است. پیکار امتناع دخترک خردسال از رها کردن آغوش مادر، انتظار کام‌گیری ملا عبدالفتاح و فقر و تهدیدستی معصوم خان پدر دخترک معصوم، که ناگاه آخرین حربه بوسیلهٔ عبدالفتاح از نیام کشیده می‌شود. او به تهدید بانگ بر می‌دارد که یا پول و مخارج عروسی را پس بدهید و یا دخترتان را به تمکین تأدیب کنید:

من امشب مسأله را به پیش پدر عروس قطعی ماندم، به او گفتم که یا دخترش را راضی کند که به من سر فرو آرد و یا این که هزار تنگه مرا باخراجات طوی [:جشن عروسی] برگشته دهد که من از دعوای زن‌داری گذرم (یادداشتها، ص ۳۸۲).

تهدید ملا عبدالفتاح کارساز می‌شود. فقر و تنگدستی معصوم خان «چشم اسفندیار» است. پس، پدر دختر پاسخ می‌دهد که: «یک شب دیگر صبر کنید» آن‌گاه

شبانه، وقت خواب به خانه من چهار دانه میخ چوبین را با تیشه آورده در چارگوشه جای خواب [زختخواب] به زمین زد و دست و پای دخترش را با چار و رویمال [ریسمان] به چار میخ بسته به دست من سپرد... انه [باری] با همین تدبیر پدرش، کام دل حاصل کردم. دختر هم بعد از ساعتی خاموش ماند. همان روز ساعت دوازده، معصوم خان به مدرسه آمده اهالی مدرسه را به حولی [خانه] خودشان به جنازه خبر کرد. دخترچه دلکف [زهره ترک] شده مرده بوده است (یادداشتها، ص ۳۸۳).

دختر بچه ۹ ساله مرده بود اما جهل و جنایت همچنان بر پای بود. دیروز روز او بود و امروز نوبت گاریچی عیالمندی که به گناه مطالبه حقش از چند ملا، محکمه شرع طوق تکفیر و ارتداد بر گردنش انداخت و حکم بر سنگسارش دادند.

برای اجرای حکم، وی را به شتری می‌نشانند و با ریسمانهای سخت دست و پای وی را به جهاز شتر می‌بندند و سنگ‌پرانی را آغاز می‌کنند:

گسل قربان، مهار شتر را در دست گرفت. اولین سنگ را جنبل مخدوم به طرف عرابه کش [گاریچی] انداخته، اولین دشنام بالاخانه‌دار [دشنام آبدار] را او به طرز «مکافات» گرفت، بعد از آن چار نفر ملای دعوای [ملاهای شاکی] هم یک یک سنگ انداخته، مکافات مناسب خود را یافتند.

بعد از آن قاضی کلان یک سنگ زد که به عرابه کش نرسید... بعد از آن قوشیگی [: فرمانده داروغه‌ها]، رئیس کلان و میر شب هم سنگ انداخته هر یک به مکافاتی سرفراز گردیدند. بعد از آن «ارکان دولت» امر فرمودند که گنهکار را از ارگ فرا آورد. به کوچه‌های شهر گردانند، تا که مسلمانان سنگ انداخته به ثواب داخل شوند... سنگ زنی دوام می‌کرد... میدان از آدم پر شد. لیکن هیچ کدام آنها به طرف عرابه کش سنگ هوا ندادند و افسوس‌خوران نگاه کرده می‌ایستادند... از بین تماشابینان تنها بیست و پنج نفر ملا بچه دیوانه مانده بودند که یکی از آنها مؤذن مدرسه حاجی زاهد بود، به سنگ پرانی اشتراک داشتند... خواه جلا دان امیری باشند، خواه آن ملا بچه‌های دیوانه این کار وحشیانه را چنان با شوق و ذوق

اجرا کردند که گویا شکار می‌کرده باشند... در عرابه کش، دیگر اثر حیات نمانده بود. در سر و صورت وی نه گوش و بینی می‌نمود و نه دهان و چشم و ابروی و پیشانی، همهٔ این اعضاها را او در زیر سنگ‌های بیداد کفیه شده [شکسته] پاشخورده [پاشیده شده] بر باد رفته بودند. استخوانهای سر از چند جای کفیه‌اش از بین پوست کوفته و پاره گردیده به شکل چوب کدوی شکسته به خون آغشته می‌نمودند. اما سنگ‌زنی همچنان دوام می‌کرد (یادداشتها، صص ۶۲۴ - ۶۲۵).

با مشاهدهٔ این صحنه‌ها شک عینی آتشی می‌شود بر دفتر و دستک درس و مدرسه و دزدگی از قیل و قال آن

حاصل تحصیل ۱۹ سالهٔ طلبهٔ مدرسه‌های بخارا از درسهای رسمی هیچ نبود (یادداشتها، صص ۱۶۷).

حالا چند سالی است که قرن بیستم متولد شده است. دنیای پیرامون بخارا و عینی در تحول است. نسیم تغییرات اجتماعی از شمال و غرب، زادبوم عینی، بخارا را نوازش می‌کند. روسیه در تب و تاب برکندن تزارهاست که در ایران به یمن انقلاب مشروطه، قانون فرمانروا می‌شود. دیگر در همسایهٔ دیوار به دیوار بخارا، جایی که تاجیکان می‌توانستند صدای مؤذنه‌های نیشابوریان را بشنوند و گلدسته‌های مساجد آن را ببینند، سرنوشت مردم در دست مستبدان و متشرعان نیست، در کف قانون است. انگ ارتداد و نکفیر، و اتهام قرمطی و رافضی رنگ باخته است. احکام ناسخ و منسوخ دادگاههای شرعی از میان برخاسته است.

فضای متحول دنیای درونی بخارا همراه با ظلم فزاینده، راهی دیگر فراروی عینی را می‌دهد.

او بیش از هر چیز به خواب تاریخی جامعه و به ناآگاهی مردم می‌اندیشد. تداوم و شتوانهٔ این نابسامانی را نیز در شلاق امیران و دستار فقیهان می‌بیند. آموزش جدید پادزهر این طلسم است. باید از این جا شروع کرد. پس دست به کار می‌شود.

گامهای نخستین را با احتیاط بر می‌دارد زیرا هوشیار است که دست در کار خطیری رده است:

ما با میرزا عبدالواحد یک الفبا ترتیب دادیم، به قیاس درسهایی که در مکتب تاتاری برای «تاجیک بچگان» ترجمه کرده بودم، خودم یک کتاب

قراءت ترتیب دادم... درست است که با خواهش آن زمان در آن کتاب چیزهای دینی هم بود. اما هرچه باشد یک چیز نو بود (یادداشتها، ص ۸۰۲).

با همه این تدابیر دست عینی رومی شود، فقهای حریف به شامۀ تاریخی درمی‌یابند که شیشۀ عمر، در دست کسی ست که خود در سلک آنها بوده و با همه شگردها آشناست. پس کمر به بستن مکتبخانه جدید دارند:

... در وقت امتحان نمونگی، ملاهای کلان اغوا برداشته به مقابل مکتب ما خيستند [:جمع شدند] و روایت کردند که این مکتب، بچگان را کافر می‌کند و به امیرمراجعۀ مکتب را ببندانند. ملاها و آدمان امیر به این قناعت نکرده با «تِلِه کوچگی» [:بلوایی در کوچه] خواستند که میرزا عبدالواحد را زده گُشند. او مجبور شد که چندی از بخارا گریخته به قرشی رفته است. من هم یک چند روز روی پنهان کردم (یادداشتها، ص ۸۰۲).

از یاد نبریم که دیروز آن سوی «فلات» نوبت میرزا حسن رشدیه پایه گذار مدارس نوین در ایران بود که مرتدش خواندند و تکفیرش کردند و مدرسه اش را به آتش کشیدند و امروز نوبت عینی در این گوشۀ فلات است.

اما، عینی عزم جزم در دگرگون کردن آموزش و پرورش «تاجیک بچگان» دارد. او اینک ایمان و امیدش را بکار گرفته است تا با هم نظران انگشت شمار دیگر تن به طوفان مخاطره دهد:

برای اصلاح کردن مکتب و مدرسه یک جمعیت مخفی تشکیل کردیم. نام این جمعیت را هم «تربیه اطفال» نهادیم و بواسطۀ این جمعیت مکتبهای مخفی گشادیم (یادداشتها، ص ۸۰۲).

اکنون نخستین کانونهای آموزش جدید در بخارا شکل گرفته است. عینی و یاران، از این نیز فراتر می‌روند، دانش آموختگان این کانونها را برای آموزش عالی به خارج بخارا می‌فرستند.

طلبه‌های در این مکتب سواد برآورده را، «جمعیت»، به اور و نبورخ، قزان، اوفایا، قریم، و ترکیه به خواندن فرستادن گرفت. فرزندان کسانی که پدرشان آسوده حال [:مرفه] بودند با خرج پدرشان می‌رفتند... بچگان فقیر باشند، با خرج «جمعیت» می‌رفتند (یادداشتها، ص ۸۰۲).

در آغاز جنگ جهانی اول شمار این مدارس مخفی و غیر رسمی به ۶ واحد رسیده

است. در کنار این مدارس، برای بزرگسالان که خواندن و نوشتن نمی‌دانستند، واحدهایی بدین منظور نیز برپا کردند.

کارپیش می‌رفت و نهضتی از آموزش جدید، آموختن برای زیستن پای گرفته بود. تهدید و تحبیب امیر و فقیه نیز در متوقف کردن آن راه به جایی نمی‌برد. بهانه‌ای لازم بود تا مسببان اصلی این فتنه به مکافات برسند. یافتن آن دشوار نبود، نمایشی کوچک بهانه‌ای بزرگ به دست می‌دهد تا بانگ «واشریعتا» به آسمان خیزد و سپس ملایان در پیش و جماعتی به دنبال و در کنار آنها داروغه‌های امیر به ریشه کن کردن این مراکز فساد! و بانیان آن برخیزند.

نام عینی در رأس سیاههٔ دشمنان شریعت است:

شب شد. من در تاریکی از مدرسه برآمده به خانهٔ یکی از دوستانم که پسران او به من شاگرد بودند رفتم و از او احوال پرسیدم. او گفت: من به ملاها همراه شده به ارگ برآمدم، برای دستگیر کردن، جزا دادن، یک رو یسخط کردند [:صورت برداری] در اول آن رو یسخط نام شماست (یادداشتها، ص ۸۱۷).

پگاه آن روز عینی به بند کشیده می‌شود. اما تا رسیدن به زندان، زیر ضربات چوب و چماق دیگر رمقی در تن ندارد. با اینهمه، مکافات نهایی درپیش است. تعزیر، هفتاد و پنج ضربه شلاق در ملا عام.

... من و میرزا نصرالله را از حبسخانه برآوردند. از دالان ارگ تا دروازهٔ ورودی تخته پل با علمداران امیر و ملایان کلان پر بود. قوشیگی با لباسهای رسمی به بالای آستانهٔ دروازهٔ ارگ راست می‌استاد و در دستش یک خط بود. او با دیدن من به خط یک چشم انداخت و به علمداران نگاه کرد

— عینی همین است؟ گفته پرسید.

— عینی همین است، گویان همه ملاها و علمداران فریاد برآوردند. اما از قطار آدمان یک آواز برآمد. صاحب آواز می‌گفت:

— این عینی نیست.

من بطرف آواز دهنده نگاه کردم. این یکی از «دوتار» نوازان بخارا بود (یادداشتها، ص ص ۸۱۹ - ۸۲۰).

او به نجات عینی برخاسته بود.

یادداشت‌های عینی دایرة المعارف رویدادها و زندگینامه آدمیانی است که از خشت تا خشت زیر ستم زیسته‌اند اما بدان خونکرده‌اند، سرگذشت انسان فلات، سرگذشت ما.

پاریس، پائیز ۱۹۹۱

در باره ایران . . .

نشریه شماره ۱

چاپ بنیاد انتشارات میدلند

شیکاگو، ایلینوی

تلفن : ۷۴۲-۰۷۰۰ (۲۱۲)

Midland Press Chicago, 1994

(312) 743-0700